چند نکته ضرور
درباره استعفانامه رفیق اکبر شاندرمنی

از جمله نقشه‌های مزورانه‌ای که گردانندگان کنونی حزب توده ایران برای موجه جلوه دادن "رهبری" و رنگ و روغن زدن به آن اندیشیده بودند، یکی هم گردآوردن برخی از اعضای سرشناس و پاکدامن کمیته مرکزی و حزب بود. شاهبیت این نقشه‌ها، "انتخاب" رفیق اکبر شاندرمنی به "هیات سیاسی" در گردهمایی کذایی "کنفرانس ملی" بوده‌است؛ زیرا رفیق اکبر شاندرمنی از بازماندگان بسیار نادر گروه ۵۳ نفره از پایه‌گذاران حزب توده‌ایران و تنها عضو بازمانده منتخب کنگره دوم است که بیش از نیم قرن از عمر خود را صادقانه و پیگیرانه وقف آرمان های طبقه کارگر نموده است و در میان کادرهای حزبی به پاکدامنی و پایبندی به اصول شهرت داشته‌است.

گردانندگان کنونی حزب توده ایران با این شگرد می خواستند به توده‌های حزبی چنین القاء کنند که گویا وضع عوض شده و رهبری منتخب "کنفرانس ملی" از قماش دیگری است و این که شخصیت‌های شریف و انقلابی به آن راه‌یافته‌اند که با یک خیزش دیگر همه کارها را به دست خواهند گرفت و در نتیجه حزب توده ایران احیا خواهد شد.

گردانندگان کنونی حزب توده ایران با این حیله می خواستند زمینه اجرای نقشه وسیعتری را که هدف آن وحدت حزب توده‌ایران و سازمان فداییان خلق(اکثریت) در به اصطلاح "حزب متحد طبقه کارگر ایران" است فراهم آورند تا در انظار اعضاء و هواداران سازمان فداییان خلق(اکثریت) چنین وانمود کنند که سیمای حزب توده ایران زیبا شده و چهره‌های انقلابی و مردمی سکان رهبری حزب را به دست می گیرند.

عمل شجاعانه و انقلابی رفیق شاندرمنی همه این نقشه‌ها را برباد می‌دهد. استعفانامه رفیق از نظر افشاگری و برملاساختن کثافت کاری و لجن کاری‌های گردانندگان حزب توده ایران بی‌همتا است.

رفیق شاندرمنی در نامه خود از من خواسته‌اند که استعفانامه ایشان را به اطلاع آن عده از اعضای کمیته مرکزی که صلاح می‌دانم برسانم و از رساندن آن به دست کسانی از کمیته مرکزی که ممکنست از این نامه سوء استفاده کنند خودداری کنم.

با عرض معذرت از ایشان، دریغم آمد که توده‌های حزبی از این افشاگری ها که در این نامه صورت گرفته بی‌خبر بمانند. لذا با مسئولیت خود نامه رفیق شاندرمنی را دراختیار رفقای توده‌ای می گذارم. "هیات سیاسی" با وجود درخواست رفیق شاندرمنی و گذشت بیش از سه ماه از استعفای ایشان، حتی استعفانامه وی را در اختیار اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی قرارنداده است تاچه رسد به توده‌های حزبی.

بابک امیر خسروی

آبان ماه ۱۳۶۵ اکتبر ۱۹۸۶

استعفانامه رفیق اکبر شاندرمنی

نوشته‌ای از بیان دلایل استعفایم
در جلسه مورخ ۲۳ اوت ۱۹۸۶ هیئت سیاسی

رفقاء در تعقیب استعفایم از عضویت هیئت سیاسی ـ در تاریخ دهم خرداد ۱۳۶۵، ۳۱ ماه مه ۱۹۸۶ ـ همانگونه که وعده کرده بودم، اینک باختصار بشرح برخی از علل آن می‌پردازم.

نمیدانم رفقا اطلاع دارند یانه که در آغاز کار پلنوم نوزدهم نیز استعفا کرده بودم، زیرا در همان اولین جلسه پلنوم مذکور آشکارشده که در پی نقشه سه سال پیش، یعنی نقشه پلنوم هجدهم، طرح تازه دیگری ریخته‌شده، که به هیچ وجه نباید تحمل کرد لذا بلافاصله شرح زیر را کتبا به پلنوم دادم‌جلسه راترک کردم:

"۱۴ ماه مه سال ۱۹۸۶ ـ به پلنوم نوزدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران:
رفقاء هیئت سیاسی بجای تشکیل پلنوم وسیع ـ که پلنوم هجدهم تدارک آنرابعهده‌اش گذاشته بود ـ غافلگیرانه در اولین جلسه عادی، پیشنهاد تشکیل "کنفرانس" را مطرح ساخته‌اید، این پیشنهاد مخالف موازین و اساسنامه حزبی حق کنگره راهم برایش قائل است.
این عمل را جز یک اقدام ضدحزبی نمیتوان نامید زیرا تایید این پیشنهاد رای بانحلال کمیته مرکزی است. که متاسفانه اکثر شما آنرا می‌پذیرید، و در نتیجه، انتخاب کمیته مرکزی جدید به گروهی محول میشود که هیئت سیاسی خود آنها را تعیین و برگزیده و نه واحدهای حزبی و نه کمیته مرکزی. هرگونه استدلال اساسنامه‌ای و تقاضای رعایت موازین حزبی فایده نبخشید و هیئت سیاسی بخصوص در پافشاری و اصرار خود باقی مانده، از اینرو برای اینکه در یک عمل ضد حزبی شرکت نداشته باشم بالاجبار از سمت عضویت کمیته مرکزی استعفا میدهم. اکبر شاندرمنی"

بنابراین، استعفای من از هیئت سیاسی ابتدا بساکن نبوده، از همان آغاز آشکارشدن توطئه جدید ضد حزبی، مخالفت خویش را با "کنفرانس" اعلام داشتم، که در پرونده پلنوم نوزدهم ضبط است.

ممکنست این سوآل پیش آید که چرا پس از استعفا در پلنوم نوزدهم ، در "کنفرانس" حضور یافتم؟ پاسخ چنین است که اولا پلنوم نوزدهم استعفایم را نپذیرفت و بشرکت در جلسه دعوتم کرده علی الیحال در بازگشت به جلسه مجددا رسما اعلام داشتم، که فقط باحترام اعضاء پلنوم دوباره در جلسه شرکت میکنم، ولی این بدان معنا نیست که قانع گشته "کنفرانس" را برسمیت می شناسم، من تشکیل آنرا مخالف همه موازین حزبی و توطئه‌ای علیه حزب میدانم. ثانیا مایلم تا در "کنفرانس" نظر خویش را اعلام کنم و استعفایم را باطلاع "کنفرانس" برسانم و سپس آنرا ترک کنم، لیکن در اثر مراجعات بعضی از رفقای مورد احترام و علاقه‌ام مبنی بر خودداری موقت از آن کار، بخاطر اینکه ممکن است در "کنفرانس" تشنج ایجاد شود، پذیرفتم و بهمان مختصر صحبت در "کنفرانس" اکتفا کردم. ثالثا من باجبار می بایست تا خاتمه جلسات "کنفرانس" محل جلسه را ترک نکنم تا مبادا افشای محل تشکیل پلنوم و "کنفرانس" را ـ که یقین داشتم در کشور معینی فاش خواهد گشت ـ بمن نسبت دهند.

برای مزید اطلاع رفقا بیجا نیست بگویم که پیش از بازگشتشان به نقاط‌مسکونی، نه تنها محل تشکیل "کنفرانس" ، بلکه اسامی نزدیک به نود نفر از شرکت کنندگان در "کنفرانس" ، در باکو سرزبانها بود!

بنابراین حضورم در جلسات "کنفرانس" را نباید دال بر برسمیت شناختن آن گرفت. این راهم بگویم، که واقعا در چند روزی که " کنفرانس" ادامه داشت با خود در کشمکش بودم و کوشش میکردم خویش را قانع سازم، بخاطر حزب از همه این تخلفها موقتا چشم بپوشم و باعث تشنج جلسات نشوم و دوباره بگوشه‌ای از کار بچسبم. تکرار همان کار غلطی که در پلنوم هجدهم از من سرزد. لیکن تا لحظه آخر بخصوص با مشاهده دغلی های دیگر، نتوانستم وجدانم را راضی سازم.

بهرحال، اینک فهرست وار می‌پردازم به دلایلی که مرابدین نتیجه رساند که نه تنها نمیتوان هیچگونه صلاحیتی برای "کنفرانس" قائل بوده بلکه برعکس، آن "کنفرانس" اقدامی بود مخالف همه اصول لنینی تشکیلات وضد حزبی، اقدامی جدا ضد حزب توده ایران، زیرا:

۱ـ در اساسنامه حزب ما بچنین کنفرانسی کوچکترین اشاره‌ای نشده و از کنفرانس ملی و غیر ملی و کشوری و سراسری بحثی بمیان نیامده است لذا تشکیل چنان جلسه‌ای با آن اختیاراتی که به آن داده شده بوده مخالف اساسنامه بوده بخودی خود باطل بود و رسمیتی نمیتوانست داشته باشد!

۲ـ کمیته مرکزی تا آخرین لحظه از این امر بی اطلاع بوده، تنها در اولین جلسه پلنوم نوزدهم، در گزارش سیاسی مطول گذرا بدان اشاره شده بوده که بعدا (طبق شیوه معمول چندین ساله) دنبالش را گرفتند و به آن چسبیدند. آنهم هنگامی در پلنوم مطرح کردند که افرادی را برای شرکت در "کنفرانس" از پیش انتصاب کرده وسایل و مدارک سفرشان را از کشورهای مختلف مهیا ساخته راهیشان کرده بودند. لذا باید گفت در واقع پلنوم نوزدهم پس از راهی شدن انتصاب شدگان تشکیل گردید. پس، حتی پلنوم نوزدهم نیز نه تنها در رد یا قبول آنها دخالتی نداشت، بلکه تا آخرین لحظه از این جریان بی‌اطلاع بود و شرکت کنندگان در "کنفرانس" هم هیچگاه معرفی نشدند!

۳ـ پلنوم نوزدهم خود اکثریت نداشت، یعنی نزدیک به بیست نفر از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی مقیم در مهاجرت، در آن پلنوم ـ در آن لحظه ـ حضور نداشتند، که عبارتند از رفقا:....(نام برخی کسان بدلیل امنیتی حذف شده است.)

۴ـ افراد شرکت کننده در "کنفرانس" را نه واحدهای حزبی، نه کمیته‌مرکزی، بلکه تنها هیئت سیاسی پنجنفری در نهان از کمیته مرکزی، بدلخواه خود انتصاب کرده است و شاید هم همه اعضاء پنج نفری هیئت سیاسی نیز از آنها اطلاع نداشته‌اند و فقط سه‌یا چهار نفر آنهارا انتصاب کرده باشند، ولی بهر صورت در ماهیت امر فرقی نمیکند.

۵ـ پیش از انتصاب افراد برای شرکت در " کنفرانس" همه کمیته های کشوری اروپا را زیرورو کرده و دگرگون ساختند و اشخاص " موافق طبع" و نیات خویش رابکار گماشته و از بین اینان کسانی را برگزیده راهی "کنفرانس" کردند.

۶ـ حتی اسامی و سمت ها و سوابق حزبی اکثر آنان را هیچکس جز همین پنج نفر نمیداند و نمی شناسدشان!

۷ـ باین هم اکتفا نشده در روند کار "کنفرانس" دست بنادرستیهایی زده‌اند که نه از کمونیست، بلکه از مردم عادی غیرحزبی، ولی باوجدان نیز بدور است. بدین ترتیب که در سیاهه تنظیمی کاندیداهای کمیته‌مرکزی برای پیشنهاد به "کنفرانس" اسامی بیش از هشتاد نفر قید شده بوده که عده کثیری از آنان را نه با ذکر نشان و مشخصات و سوابق حزبی، بلکه فقط با اسم کوچک مستعار، مثلا حسن وحسین و تقی... آورده بودند.

در اینجا من از شما مثلا رفیق...(۱)میپرسم، چند نفر از آن عده را در آن لیست‌اخذ آراء. البته غیر از کسانی که از کمیته مرکزی پیش از "کنفرانس" می‌شناختید و از نام نشان و سوابق و مسئولیتهای حزبی اشان مطلع بودید.

با اینهمه در چنان کلاف سردرگمی باز نادرستی آشکاری دیده میشود. باین ترتیب که در آن سیاهه اسم "کاظم" نامی نیز قیدشده بود. من باصرار خواستم آن "کاظم" را معرفی کنند، که گفتند رفیق ...هامونی است. کسانی که به آن "کاظم" در سیاهه آورده شده ، رای داده بودند همان رفیق هامونی را در نظر داشتند، زیرا نام مستعار "کاظم" دیگری در میان نبود و باصطلاح صاحب چنان نام دیگری ـ غیر از هامونی ـ در "کنفرانس" حضورنداشت، اما هنگامی دیدند رفیق هامونی اکثریت آورده‌است، مدعی شدند که گویا "کاظم" قیدشده در سیاهه کسی غیر از هامونی است! ولی بالاخره نگفتند آن "کاظم" دیگر چه کسی است. جالب اینجاست، که یکی از کسان رای مخالف دهنده بمن و هامونی، که از آن پشیمان شده بوده اعتراف کرد که به وی ـ [illegible] به کسانی دیگر هم ـ سپرده بودند به تو(شاندرمنی) رای مخالف بدهم، که حالا از کرده‌ام پشیمانم.

بنابراین "کنفرانس" باصطلاح "ملی" جز یک توطئه‌ی آشکار ضد حزب توده‌ایران نبوده است، که گروهی از همان فردای یورش وحشیانه آخوندها بر حزبمان ، در صددش برآمدند و رفیق خاوری را همچون سپر یا ماسکی به پیش انداختند و گام بگام پیش رفتند و هنوز هم در حال پیشروی هستند.

رفقاء توطئه ضد حزبی جز از طریق اقدامات غیرمجاز و لگدکوب کردن اصول لنینی تشکیلات و زیرپاگذاشتن هرآنچه وجدان کمونیستی نام دارد، ممکن نیست.

تاریخ توطئه‌های درون حزبی بسیار طولانی است و رنگارنگ ـ که تاریخ توطئه‌های علیه جنبش کمونیستی و کارگری و جنبش رهایی بخش ملی ایران هم است ـ لذا تاریخ این توطئه از دیروز و پار و پیرارسال دور و بسیار دورتراست. من در اینجا بر آن نیستم همه بازیهای پشت پرده و صحنه‌آرائیهایی که پس از هجوم ددمنشانه آخوندهاشده، توضیح دهم، که آن به جلسه دیگر وسیع‌تر و حوصله بیشتری احتیاج دارد.

باز من نمیخواهم بحث و مشاجره‌ایکه در روزهای آغاز ورودم به مهاجرت بوده در محل سکونت موقتم، که با رفیق خاوری درگرفت در اینجا طرح دهم لیکن فقط متذکر میشوم، که در همان برخورد اول، دریافتم که امر را سخت بر وی مشتبه ساخته بسیخش انداخته‌اند. این مطلب را در همانجابوی گوشزد کردم و برشمردم که نقشه‌ای در کار است، ولی رفیق خاوری چنان از خود راضی و بخود مغرور و چنان فریفته عنوان "رهبری" گردیده، که جز بانگ حوادث نمیتواند ازخواب مستی‌اش بهوش آورد. این امر در همان زمان آشکار بود و آشکار است که دیگر نه چشمش می بیند و نه گوشش شنوا است!

حال ممکنست پرسیده شود که چرا رفیق خاوری برای این کار برگزیده شده، نه دیگری. زیرا که:

۱ـ از رهبران بنام و شایسته فرقه که در محافل حزبی ما و در مجامع انقلابی ایران قدر و اعتباری داشته باشد کسی را باقی نگذاشته‌اند بنابراین حساب می باید از درون حزب توده‌ایران کسی را به پیش اندازند تا بتوانند با نام و اعتبار و ابزار و وسایل حزب توده‌ایران و کادرهای وارد بکار، ولی بیخبر از توطئه استفاده کنند.

۲ـ رفیق خاوری تنها فردی در سراسر حزب ما در مهاجرت بود، که میتوانست نقشه‌هایشان را پیاده کند زیرا که اولا خام و بی تجربه در سیاست و درعین حال مقام‌دوست‌تر از وی کسی را در حزبمان سراغ نکردند. ثانیا اعضاء و هواداران حزب ما رفیق خاوری را آنچنان در تصور داشتند که حزب ما بنادرست و به غلط و واقعا بی‌حساب ، بخاطر استفاده تشجیعی و تبلیغی، در ارگانهای تبلیغاتی معرفی کرده به عرش اعلیش برده‌بود، ولی هنگامی متوجه خطای خویش گشت و دانست که درباره‌اش غلو زیانباری شده‌است به چنین "چاره" اندیشیدند که به عنوان نماینده حزب در مجله "صلح و سوسیالیزم" سرگرمش سازند جایی که متاسفانه برای دستگاه رهبری گذشته‌حزبمان محل استفاده چنین موارد نامشروعی بود. برای اینکه این گفته بی‌پایه تصور نشود، چند مثال می آورم:

۱ـ ابتدا محمد زمان پهلوان(مازیار) را که در مسکو مزاحم برخی و موی دماغ بعضی از افراد کمیته مرکزی بوده باین حساب که از طرفی رفع مزاحمت شود و از طرف دیگر به "آب و نانی برسد" ، با پادرمیانی رفیق طبری به عنوان نماینده کمیته مرکزی به مجله "مسائل صلح و سوسیالیزم" فرستادندش. این شخص همانست که پس از مدتی ولگردی در آن سامان، "ساواک" توانست جلبش کند و به ایران بکشاند و علیه حزب توده ایران و اتحاد شوروی به مصاحبه‌های مطبوعاتی و رادیو و تلویزیونی‌اش وادارد. در همین زمان و بهمین سبب رفیق طبری دچار سکته قلبی شد. زیرا که باصرار رفیق طبری او را به آنجا معرفی کردند.

۲ـ برای اینکه رفیق ارجمندمان اردشیر آوانسیان را از دستگاه رهبری دور نگاهدارند، بانجا گسیلش داشتند؛

۳ـ بخاطر اینکه از خودسریهای رفیق حمید صفری در رادیو "پیک ایران" رها شوند، که فرقه به رادیو تحمیلش کرده بود. بچنین کمپرومیسی تن دردادند که مسئولیت رادیوی مذکور را برفیق دیگری بسپارند و رفیق صفری را به آن مجله بفرستند.

۴ـ آخرین کس هم رفیق خاوری بود که علت اعزام به آنجایش در بالا گفته شد .

بنابراین، کسانی که رفیق خاوری را برای پیاده کردن نقشه‌هاشان انتخاب کرده‌اند از نظر آنها حساب درستی است. آنها حتی توانستند پیش از پلنوم هجدهم نیز او را بخلاف اصول‌هایی وادارند، که مواردی از آنها را متذکر میشوم:

الف ـ بی آنکه ارگانی صلاحیتدار حزبی رسما صلاحیت رفیق خاوری را مبنی بر باصطلاح سرپرستی سراسر حزب، تایید یا تصویب کند، واداریش ساختند خود را "همه کاره و یگانه تام الاختیار" حزب اعلام بدارد، و دستور عدم تمرکز آنچنانی سازمانهای حزب در ایران و انحلال کمیته‌داخلی را بدهد و در نتیجه سازمانهای یک پارچه و منضبط‌حزبی درون کشور را که پس از پراکندگی در نتیجه یورشها، مجددا بوجود آمده بوده متلاشی سازند، همان کاری که آخوندها، بخصوص خامنه‌ای رئیس جمهور و رفسنجانی رئیس مجلس کوشیدند بدست عمومی انجام دهند ولی ناموفق ماندند، اینان بدست خاوری انجام دادند.

iran-archive.com

ب- به عمل خلاف حزبی دیگری که رفیق خاوری را واداشتند این بود که کمیسیون مخالف یکی از مصوبات پلنوم هفدهم براه اندازد، یعنی کمیسیون باصطلاح رسیدگی به امر اخراج رفیق حمید صفری.

رفقا دقت کنید، پلنوم معتبری چون پلنوم هفدهم که در ایران با همه مشکلات و تضییقات پلیسی با شرکت گروه عظیمی از کادرها و مسئولین کشوری-کسانی که در انقلاب بهمن شرکت فعال داشتند و پس از انقلاب نیز بکار مخفی سازمانی در ایران مشغول بودند-تشکیل شده بود، پلنومی که واقعه مهمی در تاریخ حزب ما بشمار است، تصمیماتی اتخاذ کرده، که از جمله اخراج رفیق حمید صفری میباشد. رفیق خاوری بدون کوچکترین احساس مسئولیت وجدانی، طبق رهنمود آن گروه معین، علیه این تصمیم پلنوم هفدهم (که خود هم رای داده بود)، کمیسیون تشکیل میدهد تا مصوبه‌اش را باصطلاح باطل کند. آیا این یک اقدام خلاف حزبی و توطئه علیه حزب نیست؟ آیا کاری جز کار فراکسیونی میباشد؟ اگرنه پس چه نام دارد؟

ج- تشکیل پلنوم هیجدهم نیز با هیچیک از موازین حزبی احزاب طبقه کارگر منطبق نمیباشد. حتی با معنای لغوی این کلمه هم راست نمی‌آید، زیرا پلنوم معنی و شکل و محتوای معین در سراسر احزاب کارگری دارد. رجوع کنید به فرهنگ لغات و انسیکلوپدی‌ها، خواهید دید این کلمه لاتینی [illegible] که در معنی لغوی "تمام و کمال" است چنین تعریف شده است: پلنوم بمعنی سیاسی‌اش " یعنی جلسه‌ای با حضور ترکیب کامل همه اعضا منتخب ارگانهای رهبری سازمان یا تشکیلاتی".

یادآور میشوم که هیئت اجرائیه منتخب پلنوم سوم (پس از کنگره دوم) طی سالهای دراز فقط باین علت نتوانست پلنوم چهارم را در ایران تشکیل دهد که عده‌ای از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی در مهاجرت بودند.

پلنوم چهارم هنگامی در مهاجرت تشکیل شد که اکثریت قریب باتفاق اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی در مهاجرت بودند.

اما گردهم‌آیی اواخر سال ۱۹۸۴ که خواست همه اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی در مهاجرت بوده پلنوم را در نظر نداشتند، بلکه جلسه‌ای مشورتی و تبادل نظر برای چاره جویی وضع آنروز حزب را خواستار بودند، ولی رفیق خاوری بی اجازه و مشورت با آن عده از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی خارج شده از ایران، پشت تریبون قرار گرفت و خودسرانه به جلسه عنوان " پلنوم هیجدهم" داد و به اعتراضات شدید نوآمدگان از ایران اعتنا نشد-با هو و جنجال پلنوم را " رسمیت" دادند.

بازه پیش از آنکه تکلیف رفیق حمید صفری روشن شود و باصطلاح اعاده حیثیت بدست آورد، رفیق خاوری نه تنها با سلام و صلوات او را وارد جلسه کرد، بلکه اداره امور جلسه را عملا بدست وی سپرد.

در آن "پلنوم" عادی‌ترین و ابتدایی ترین مراسم جلسات نظیر نیز رعایت نشد و بالاخره معلوم نشد که چرا و از جانب چه ارگانی، رفیق خاوری نوشته‌ای را که در دست داشت و آشکار بود که رفیق صفری آنرا سرهم‌بندی کرده است، بنام "گزارش" قرائت کرد. در این مورد هم بسوآلات و اعتراضاتی که از جانب کدام ارگان و به چه مناسبت " گزارش" میدهد اعتنا نشد.

رفقا، با همه این احوال فقط و فقط بخاطر اینکه در آن هنگام ندای حزب، بهر شکل و وسیله و حتی بهر قیمتی بگوش مبارزانمان در ایران برسد همه این خلافکاریها از طرف همه معترضین گذشت و نادیده گرفته شد. باری دیگر در تجربه اثبات گردید که عدم مقاومت در برابر اصول شکنی‌ها، اصول شکنان را جری‌تر و گستاخ‌تر می سازد که در نتیجه زیانهای جبران ناپذیری به حزب و طبقه کارگر وارد می آورد.

رفقا، شما تصور میکنید که به همین اکتفا کردند؟ ابدا و اصلا. تاخت و تاز بر حزب را ادامه دادند. در دوسال و نیم پس از پلنوم هیجدهم به چه کارهایی دست نزدند:

- طی آن مدت عده‌ای از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی از جمله رفقا: اردشیر آوانسیان، رحیم نامور، اکبر شاندرمنی، بابک امیرخسروی، فریدون آذرنور، فرهاد فرجاد، سعید مهرافدم، محمد آزادگر، حسین انورحقیقی و دیگران را یکی از کارها برکنار داشتند که معروف شده بود "کنسروشان کرده‌اند"، نه تنها اطلاعی از کیفیات [illegible] با آنان بعمل نمی آوردند بلکه اغلب نشریات خود را نیز در اختیارشان نمیگذاشتند.
- تا کنون معلوم نکرده‌اند که آن عده از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی، که برخلاف تصمیم پلنوم شانزدهم به ایران باز نگشته‌اند و مهاجرت را بمبارزه در ایران ترجیح داده‌اند، آیا عذرشان موجه بود یا بدون عذر موجه و فقط بخاطر آسودگی زندگی از مهاجرت دل نکندند؟ و واقعا کدامیکشان عضو کمیته مرکزی باقی مانده و کدام یک از عضویت کمیته مرکزی برکنار بوده‌اند؟
- با احزاب و سازمانهای گوناگون تماس گرفته قول و قرارهایی گذاشته‌اند-اعلامیه‌بنام کمیته مرکزی امضاء و منتشر کرده‌اند، در کنگره‌های احزاب برادر بنام نمایندگان کمیته مرکزی حزب ما سخنرانیهای دراز و کوتاه کرده‌اند و گفت و شنودها داشته‌اند، که روح کسم. از آنها بی‌خبر مانده است.
- استراتژی حزب را عوض کرده‌اند بی آنکه با کمیته مرکزی در میان بگذارند.
- بهترین فرزندان حزب را، که از دوزخ خمینی جان بدربرده پناهنده شده بودند، چنان رفتار خصمانه‌ای با آنان در پیش گرفتند که عده کثیری از این ذخیره‌های حزبی مجبور شدند کشور شوراها را ترک گفته به غرب رهسپار گردند و این مهاجرت ثانوی همچنان ادامه دارد.
- این گروه ضد حزب از همان آغاز ورود اولین دسته پناهندگان از ایران "تز" کهنه‌ای را از جنته درکوره بکار انداختند که "همه نوآمدگان از ایران مشکوکند الا عکسش ثابت شود". این باصطلاح "تز" -که حال دیگر درحکم تئوری عمل میکند-همچنان حاکم است و بر گرده " نابابان" داغ زده میشود، اما پشت سر کسانی که این برچسب چسبندگی ندارد، شایعاتی را میسازند، همانطور که در غیاب من.

رفقا، مرا بدرستی درک کنید. هرگاه از من برای عضویت رفقایی که در "کنفرانس" حضور داشتند رای میخواستند، بی گفتگو به عده زیاد از همانها رای میدادم و بازهم رای میدهم، ولی حرف برسر اصول شکنیهای آشکار بمنظور ازهم پاشیدن حزب است، که از طرف این عده در پیش گرفته شده و تحمل ناپذیر میباشد.

- اینان کسی از مسئولین امور حزبی ایران را برای شرکت در پلنوم وسیع دعوت کردند، لیکن پس از ورود وی به مهاجرت، متوجه شدند که "باب طبعشان" نیست، به عناوین آن رفیق را از شرکت در "کنفرانس" محروم کردند. - در پلنوم نوزدهم (که اقلا بیست نفر از اعضایش حضور نداشتند) شش نفر از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی را در غیابشان "محکوم" و دستجمعی اخراجشان کردند. در چنین فضا و با چنین شیوه رفتار آیا کسی میتواند احساس مصونیتی داشته باشد؟
- در فاصله بین دوپلنوم چندتن از رفقای ارزشمند ما را، که میتوانستند همچون شیپور انقلاب ندای رسای حزب را در اکناف جهان با قلم و نغمه‌های آتشین خود مردم ایران و مبارزان در میدان نبرد را تشجیع کنند و قوت قلب بخشند، به عناوین گوناگون در قفس کردند تا خاموش بمانند و آوایشان بگوش مردم ایران و جهان نرسد.

رفقا، در اینجا همه شما شاهد بودید و بشرح و بسط آن احتیاج نمی‌بینم.

با همه آن احوال، همانطور که قبلا اشاره شد، بنابر خواست و صلاحدید عده‌ای از رفقا، که برایم محترم و عزیزند، برخود فشار وارد آوردم تا موقتا همه اینها را نادیده انگارم و در راه احیاء حزب گامهایی هرقدر توانم بردارم و سهم خود بنحوی بحزب یاری رسانم، لذا در " کنفرانس" باقی ماندم و آنرا ترک نکردم، لیکن هربار باشیوه‌زنیهای تازه‌تری برخوردم.

شما رفقایی که در جلسه باصطلاح ریش سفیدان حضور داشتید و قرار بود کاندیداهایی برای عضویت اصلی و مشاورت کسم. تعیین کردند و به "کنفرانس" پیشنهاد بشود. آن منظره را بخاطر میاورید که [illegible] بازارهای ایران را تداعی میکرد. آنها لیست اسامی افرادی را از سه-چهارماه پیش یا بیشتر آماده کرده بودند که تعدادشان از هشتاد نام تجاوز میکرد و اکثر آنها اسمهای کوچک مانند حسن و حسین و تقی ... آنهم مستعار بوده عرضه‌کردند بی آنکه لااقل سوابق و مسئولیت و درجه‌های حزبیشان را برشمارند و قرار شده بود که اقلا در "کنفرانس" بی نشان دادن محل مسئولیت، درجات حزبیشان را شرح دهند که این کار را نکردند و آن لیست معروف را بر همه تحمیل کردند و بیش از ۶۰ نفر را باصطلاح از رای گذراندند.

(در اینجا جمله‌ای به عنوان حاشیه بگویم تا شما تصورش را بکنید. این رفقا در فاصله دو پلنوم ۱۸ و ۱۹ با همان عده معدود اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی به بهانه عدم امکان و وسیله، تماس نمیگرفتند، در حالیکه اکثر آنها در یک یا دو کشور همجوار سوسیالیستی اقامت داشتند و تعدادشان بمراتب کمتر از این عده بود، حالا با این عده پراکنده در شرق و غرب چگونه تماس خواهند گرفت و باصطلاح خودشان از این پس دموکراسی حزبی را "بکرسی" خواهند نشاند؟)

باری، این رفقا توانستند با جاروجنجال و قهروآشتی و حتی غش و ضعف طبیعی و ساختگی و جنگ زرگریها اسامی افراد مورد نظرشان را در آن لیست بگنجانند، که در میان آنها کسی به عضویت کسم. نیز انتخاب شده که در ایران طبق خواست دادستانی آخوندها، به کادرها و افراد دستور داده بود خود را به سپاه پاسداران معرفی کنند و باز کسی دیگر را در آن لیست گنجانده‌اند که با آنکه مسئولیت سازمانهای ایالتی را بعهده داشته، در همان یورش اول به سراسر سازمانها اطلاع داد که حزب منحل شده و دیگر وجود ندارد و پراکنده شوند. اینها دونفری هستند که من میشناسمشان. چه بسا که از این قبیل بازهم در آن میان باشند.

باز کسی مانند... را در "کنفرانس" شرکت داده‌اند و حتی وی را کاندیدای " عضو افتخاری" کمیته مرکزی کردند (چه خوب بحساب خون شهیدان حزب مدال و بخشش میکنند). این شخص تا سال ۱۳۳۳ عضو کمیته ایالتی تهران و مسئول بخش ۵ تهران (حومه) بود. در همان سال ۱۳۳۳ زندانی شد و بمانند بسیاری دیگر ضعف نشان داد و بنا بگفته رفقای معتبر مانند جوانشیر و کی‌منش و جعفر صفای وطن در ایران از همان زندان بدو شک کردند که با پلیس همکاری دارد و پس از آزاد شدن نیز این شک برقرار ادامه داشت. بهمین جهت بعد از انقلاب بهمن، حزب تقاضای عضویت مجددش را نپذیرفت و به عقب انداخت و فقط در اواخر شعبه دهقانی برای پاره‌ای اطلاعات در مسائل ارضی و دهقانی از وی استفاده میکرد. تا آخرین لحظه که در ایران بودم بمن سپرده شده بود از روبروشدن و ملاقات با وی بپرهیزم.

چنین است مختصری از علل فراوان، که مرا به دوری از این گروه وامی‌دارد. تجربه آینده بشما نشان خواهد داد که اینان از توطئه‌های ضد حزب توده‌ایران دست‌بردار نیستند. اینها بکار صادقانه حزبی عادت ندارند و سالیان درازی است به آن خو گرفته‌اند تاجایی که دیگر قبح آنرا هم درک و احساس نمیکنند. این شیوه عمل مصداق گفته معروف: "باشیر اندرون شده با جان بدر شود". منی که با آنکه بیش از چهل و شش سال با این شیوه کارشان آشنا بودم، پس از یورشهای درندگان خمینی بر حزبمان، تصور میکردم [illegible] وجدان حزبیشان بیدار گشته دست کم در چنین مرحله از زندگی حزبمان بخود میایند و صراط مستقیم را در پیش میگیرند و همراه همه مبارزان حزبمان در راه نجات حزب همقدم میشوند. بهمین جهت آن همه نقض موازین حزبی را نادیده گرفتم و کوشش کردم در چنین شرایطی بحث و جدلهای سنتی در حزبمان مجددا درگیر نشود. از این نظره با آنکه هس، سابق دیگر برایم رسمیتش را از دست داده بود، حاضر شدم در افغانستان در گوشه‌ای بکار حزبی مشغول گردم تا شاید مفید واقع شوم، ولی در اینجا با منظره اسف انگیز دیگری روبرو شدم. با اینهمه باز سکوت را ترجیح دادم، ولی این رفقا چنان جری شده‌اند که بخود اجازه میدهند یک عضو مشاور کمیته مرکزی را، بی اطلاع و پنهان از کمیته مرکزی، اخراج کنند و نه تنها به کسم. گزارش ندهند بلکه در برابر این پرسش مکرر در پلنوم ۱۹ و حتی در هیئت سیاسی، که چرا غفار کندلی در پلنوم ها شرکت ندارد و در "کنفرانس" هم حاضر نشده، بدروغ متوسل شوند و بگویند که بعلت بیماری نتوانسته‌است شرکت کند؟! وقتی حتی در جلسه ۲۲ اوت ۱۹۸۶ هیئت سیاسی مطرح کردم ناشنیده گرفته جواب ندادند.

رفقا، من در اینجا در پیشگاه حزبم، در برابر مبارزان ازجان گذشته حزبم، در پیشگاه شهدای حزبم، در برابر شکنجه‌شوندگان حزبم در سیاهچالهای خمینی، در برابر همه رزمندگان راستین جنبش کمونیستی ایران، در هر سازمان و به هرنامی می‌رزمند و یقین دارم که این نیروهای جوشان جدا جدای امروزی در فردای نه چندان دور دوش بدوش هم قرارگرفته‌درصف یک پارچه همچون کوهی آتشفشان هستی جور و ستم هزاران ساله را، همراه همه نگهبانان درهم پیچیده به خاکستر سیاه مبدل خواهند ساخت و کشتی انقلاب ایران را باتفاق هدایت خواهند کرد، به گناه خود گردن می نهم که بر اساس یک تصور غلط، تصور اینکه وجدان انقلابی این گروه بیدار خواهد شد و از این پس نیروی خویش را در راه احیاء حزب بکار خواهند بست، در گردهم‌آیی معروف به "پلنوم هیجدهم" سکوت اختیار کردم و پس از آن صادقانه بمدت دوسال و نیم در انتظار نشستم، در "پلنوم نوزدهم" با آنکه بعنوان اعتراض به تشکیل "کنفرانس ملی" از عضویت کسم. استعفا کردم ولی در جلسات "کنفرانس" آنچنانکه باید و وظیفه یک عضو باسابقه بمانند من بوده قاطعیت بخرج ندادم و ایستادگی را بمناسبت همان تصور غلط، تا به آخر نرساندم، خود را در برابر حزبم گناهکار میدانم.

رفقا، کسانی که با معتقدات و مقدسات حزبی، با هم مسلکان و هم سنگران چنین رفتار دارند، در فردای انقلاب با خلق های ستمدیده وطنمان چها خواهند کرد؟ بهمین جهت است که اینان قابل اعتماد و باور نیستند و نمیتوان با آنان در یک سنگر جنگید. البته این به آن معنا نیست که من سنگرم را ترک میکنم، نه، هرگز! این سنگریست که سراسر عمر و زندگی‌ام بمانند هزاران نفر دیگر در آن تنیده و عمیقا با خونم عجین شده است، به عکس کوشش من در آنجهت خواهد بود که سنگرم از وجود این نادرستیها پاک گردد.

در این کوشش هیچ بعید نیست باز با یک دست بالا و پائین بردن مراهم باصطلاح "معلق" سازند، ولی راهمرا نخواهند توانست سد کرد. راهی که متعلق به آینده است، نه به صاحبان مغزهای منجمدی که دیگر امید به بهبودشان نیست

۳۱ مردادماه سال ۱۳۶۵- ۲۲ اوت سال ۱۹۸۶
اکبر شاندرمنی

به هیئت سیاسی،

رفقا، نوشته‌ای از بیان دلایل استعفایم از هیئت سیاسی، که در جلسه ۳۱ مرداد ۱۳۶۵ - ۲۲ اوت ۱۹۸۶ ایراد شد در ۱۰ صفحه برای ضبط در اسناد جلسه مذکور به پیوست است.

لطفا این متن را برای اطلاع در اختیار اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی بگذارند. این خواستی است براساس حق حزبی من و وظیفه شما. اکبر شاندرمنی

نمونه دست‌نوشته رفیق اکبر شاندرمنی

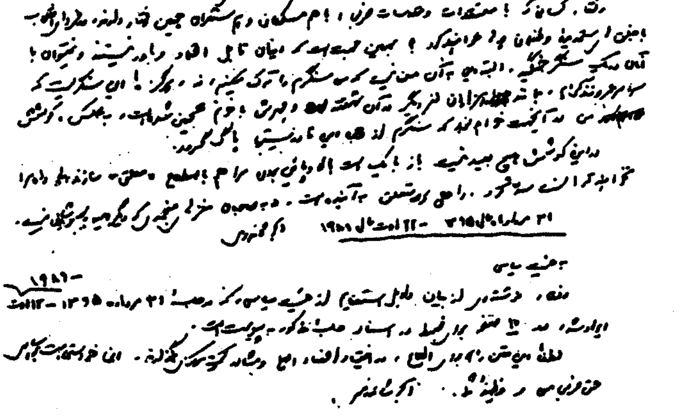

رفقا، کسانی که با معتقدات و مقدسات حزبی، با هم مسلکان و هم سنگران چنین رفتار دارند، فردای انقلاب
با خلق‌های ستمدیده وطنمان چها خواهند کرد؟ بهمین جهت است که اینان قابل اعتماد و باور نیستند و نمیتوان با
آنان در یک سنگر جنگید. البته این بآن معنی نیست که من سنگرم را ترک میکنم، نه، هرگز! این سنگریست که
سراسر عمر و زندگیم بمانند هزاران نفر دیگر در آن تنیده و عمیقا با خونم عجین شده است. بعکس، کوشش
من در آنجهت خواهد بود که سنگرم از وجود این نادرستیها پاک گردد.
در این کوشش هیچ بعید نیست باز با یک دست بالا و پائین بردن مراهم باصطلاح "معلق" سازند ولی راهمرا
نخواهند توانست سد کرد. راهی که متعلق به آینده است، نه به صاحبان مغزهای منجمدی که دیگر امید به بهبودیشان نیست.
۳۱ مرداد سال ۱۳۶۵ - ۲۲ اوت سال ۱۹۸۶
اکبر شاندرمنی

به هیئت سیاسی
رفقا، نوشته‌ای از بیان دلایل استعفایم از هیئت سیاسی، که در جلسه ۳۱ مرداد ۱۳۶۵ - ۲۲ اوت ۱۹۸۶
ایراد شد، در ۱۰ صفحه برای ضبط در اسناد جلسه مذکور به پیوست است.
لطفا این متن را برای اطلاع، در اختیار اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی بگذارند. این خواستیست بر اساس
حق حزبی من و وظیفه شما. اکبر شاندرمنی